



در باره «هنر پرت‌وپلاگویی»^۱

برگردان مرضیه بابادی

«لافزنی» در بیان می‌پردازد تا بتواند نزدیکی «پرت‌وپلاگویی» و «بیهوده‌گویی» را روشن کند.

بلاک می‌نویسد که پرت‌وپلاگویی «یک بازنمود ۷ نادرست و گمراه‌کننده است...». با این که فرانکفورت این تبیین را یک تکرار بی‌مورد ۸ می‌داند، با این حال باید به معنی این [تبیین]، که بنا به آن پرت‌وپلاگویی گمراهی عامدانه را نشانه می‌رود، به مانند دروغ گفتن، باید بها داد. از این رو در مورد پرت‌وپلاگویی، نه می‌توان فقط گفت که اشتباهی رخ داده است، نه می‌توان آن را با توجه به حالت روحی‌ای بررسی کرد که بنا به گول‌زدن دارد و نه بر مبنای به آن چه گفته می‌شود و قصد گوینده از گفتن آن (برای مثال، فریفتن دیگری برای رسیدن به آنچه که خودمان می‌خواهیم).

نزدیکی و شباهت بین لافزنی و دروغ‌گویی بیش از بیش کار ابررسی^۱ را دشوار می‌کند. دروغ‌گویی مورد بسیار پیچیده‌ای است. برخی آن را چون عملی ساده برای بیان آن چیزی که حقیقی نیست قلمداد می‌کنند، برخی دیگر معتقدند که قصد گمراه‌کردن نقشی بنیادی در دروغ‌گویی دارد، تا جایی که آن کس که واقعیت را می‌گوید اما خیال می‌کند که دروغ است و یا قصد فریفتن دارد دروغ‌گو است. آیا چنین کسی لافزن است؟ مسئله خیلی روشن نیست. این جا بلاک نتیجه می‌گیرد که لافزنی «تقریباً دروغ‌گویی» است. در اینجا به وضوح تنها با برخی خصوصیات دروغ-گویی مواجهیم که به لافزنی هم تعلق دارند. با این حال خصوصیات دروغ‌گویی به مانند خطاگفتن و قصد فریفتن به تنهایی نمی‌توانند لافزنی را تبیین کنند. هم‌چنان که از نگاه فرانکفورت پرت‌وپلا-گویی و بیهوده‌گویی نه فرآورده نادانی و خطایند و نه از اراده گوینده برای فریفتن ناشی می‌شوند. واضح است که پرت‌وپلاگویی گونه‌ای ویژه از بیان کردن است و بایستی به مختصات آن پرداخته شود.

با این هدف است که بلک به تبیین‌اش از لافزنی، به عنوان بازنمودی تغییر شکل‌یافته، اضافه می‌کند که « [لافزنی] کلا از طریق به کارگیری اصطلاحاتی برای ادعا و خودنمایی اظهار می‌شود.» در نتیجه در این جا، لافزنی با عناصر بیرونی و پیرامونی تبیین شده است، عناصری چون جهت‌گیری گفتار و نیت به چشم آمدن و شنیده شدن گوینده. این عناصر ممکن است که با پرت و پلا گویی هم بیابند ولی از اجزای بنیادی آن نیستند. به بیان ساده‌تر باید بگوییم که اگر در بیشتر اوقات آدمهای مدعی که قصد خودنمایی دارند پرت‌وپلا می‌گویند، آدمهای ساده‌ای که هیچ ادعایی ندارند هم ممکن است پرت‌وپلا بگویند. نتیجه آن است که نباید این دو پدیده زبانی را در رابطه با هم تعریف کرد. برای به پایان رساندن

هری ج. فرانکفورت، متخصص فلسفه اخلاق و استاد بازنشسته دانشگاه پرینستون است. وی کتابی نوشته است به نام «هنر پرت‌وپلاگویی». ۲ در پیش‌گفتاری که برای خوانندگان فرانسوی زبان نوشته است، فرانکفورت توضیح می‌دهد که مطالب این کتاب را بیست سال پیش در زمانی که در دانشگاه ییل ۳ بوده است نوشته است و سپس آن را به همکارانش به عنوان نوشته‌ای در حوزه تحلیل فلسفی و اجتماعی ارائه می‌دهد. با توجه به برخوردهای یکی از همکارانش، فرانکفورت پی می‌برد که این نوشته در کل به بحثهای گسترده‌ای در حوزه زبان و به ویژه در حوزه زبان فلسفی دامن زده است. یاد آوری کنیم که در این دوران دریدا به دانشگاه ییل دعوت می‌شد و مسایلی در باره جایگاه و ویژگی اصطلاحات وی زمینه مطرح شدن داشت. برای بسیاری از دانشگاهیان انگلوساکسون روش دریدا بهترین نمونه «بیهوده‌گویی» ۴ و پرت‌وپلاگویی بود. با توجه به همین مسئله است که فرانکفورت تصریح می‌کند که، بر خلاف آن چه به نظر می‌آید، تقارن زمانی نوشته‌ی وی و نقدی که علیه پُست‌مدرنیسم وجود داشت اتفاقی بوده است و توسط وی دنبال نشده است. آن چه وی، در نگاهی سنتی «که به زمان افلاطون بر می‌گردد» در جستجویش بوده است تمیز دادن درست از نادرست بوده است و آشکار کردن ارزش گفتار (ص. ۱۳ کتاب). فرانکفورت با توجه به دو نکته نوشته اش را آغاز می‌کند و پی می‌گیرد. وی می‌نویسد که از سوئی، «بیهوده‌گویی» در همه جا به چشم می‌خورد و هر یک از ما حضور کم و بیش فراگیر آن را خبر دارد و در شرایطی خود ما هم به کارش می‌گیریم. از دیگر سو، همه ما خود را به اندازه کافی هشیار می‌دانیم که آن را تشخیص دهیم و گولش را نخوریم. اما در این میانه مشکلی وجود دارد. وی می‌گوید که ما معنی دقیق «بیهوده‌گویی» را نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چه کارکردی دارد، امتیازهای استفاده از آن کدامند و نقش اجتماعی آن چیست. (ص. ۱۷ کتاب)

در نبود نظریه‌ای زبانشناسانه و اجتماعی در باره این مطلب، فرانکفورت نزدیکی معنی واژه «بیهوده‌گویی» را با واژه‌های «لافزنی» و «پرت‌وپلاگویی» بررسی می‌کند و برای نمونه می‌نویسد که «لاف زنی» ۵ از «پرت‌وپلاگویی» کمتر آسیب‌رسان است و برای مثال در یک دعوی حقوقی کمتر جدی گرفته می‌شود. فرانکفورت در آغاز نگاهی به اثر ماکس بلاک ۶ دارد که در آن به جایگاه مرکزی

بحث دربارهٔ تبیین‌های بلاک، فرانکفورت می‌گوید که تغییر شکل دادن باز نموده‌ها خود گوینده را در بر می‌گیرند که بیشتر در بارهٔ خودش به واسطهٔ پرت و پلاهای فریبکاری می‌کند تا در بارهٔ چیز دیگری. مثلاً کسی که می‌گوید بیست دلار در جیبش دارد، و چنین پولی ندارد، در بارهٔ این پول فریبکاری می‌کند؛ ولی اگر هم‌زمان به مخاطبش هم این را بیاوراند در بارهٔ خودش فریبکاری کرده است و پرت‌وپلاگویی. به گفتهٔ بلاک، فریب‌کاری به ویژه در ساختار زبانی گفتاری جای می‌گیرد که در بارهٔ متعلق گفتار دروغ نمی‌گوید، اما نسبت به نیتش دروغ می‌گوید. مانند همهٔ گفتارهایی که به دنبال این که چه راست است و کدام دروغ نیستند، بلکه به دنبال دادن تصویری از خود، به عنوان گوینده، به شنونده است.

اینها نکات مهم و تعیین‌کننده‌ای بودند که فرانکفورت با مطالعهٔ اثر بلاک بر آنها انگشت می‌گذارد و با این حال وی آنها را باز هم فرعی می‌داند (نک. ص. ۳۳ کتاب) و به همین دلیل است که وی در ادامه رویکرد ویژهٔ خودش به مسئله را با تکیه بر عناصری از زندگی نامهٔ ویتگنشتاین طرح می‌کند. وی با شعری از لنگلو ۹ که ویتگنشتاین آن را نقل کرده است آغاز می‌کند:

معماران دوران کهن

کار خویش را به بهترین وجهی انجام می‌دادند

در کوچکترین جزئیاتی که می‌بینیم

چرا که خدایان همه جا بودند^{۱۰}

به گفتهٔ فرانکفورت تفسیر این شعر به عنوان پرچمی ویتگنشتاینی کار دشواری نیست؛ در گذشته هنرمندان به نهایت «شرافتمند» بودند و دل‌دادهٔ حقیقت، به همین دلیل هم بود که در بهینه‌سازی آثارشان در کوچکترین جزئیاتی که حتی به چشم آدمی هم نمی‌آید، چرا که خدایان در همه جا بودند و در کوچکترین زوایای زندگی و هیچ چیز از چشمشان دور نمی‌ماند از جمله ثقلب و سرهم‌بندی و کاری که به خوبی به انجام نرسیده باشد.

در مقایسه‌ای کلی، مسئلهٔ بالا در مورد زبان به طور کلی و در زبان فلسفه هم اتفاق افتاده است. در گذشته فیلسوفان، در راستای مسئولیتشان در قبال حقیقت و سختگیری اخلاقی‌شان برای درست اندیشیدن، نگران معتبر بودن گفتارشان بودند. اما در دوران پس از نیچه و «غروب بُتها»، برخی اندیشمندان پُست‌مدرن به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توان از این الزامات شناخت‌شناسی و اخلاقی بگذرند و به خود اجازهٔ سرهم‌بندی مفاهیم زبان را بدهند بدون این که پروای هیچ مرجع حوزهٔ منطق و فلسفه را داشته باشد. در نتیجه، این اندیشهٔ پُست‌مدرن به خود اجازه می‌دهد که تقریباً هر پرت و پلائی را بگوید؛ برای این موضوع، برای نمونه می‌توانید به شاهکار تفسیر دریدایی از یک نوشتهٔ نیچه، که پس از مرگش منتشر شده است، بنام «من چترم را فراموش کرده‌ام» نگاه کنید.^{۱۱}

از نظر فرانکفورت، نگرش ویتگنشتاین یکی از بنیانهای بازگشت به دل‌مشغولی برای حقیقت است، چونان فلسفه‌ای که بیهوده‌گویی و پرت‌وپلاگویی را افشا می‌کند. با این نگاه، کتاب کوچک فرانکفورت، در راستای فلسفه‌ای ویتگنشتاینی جای می‌گیرد، به عنوان کتابی ملزم به کاری صادق و دقیق، و در جستجوی حقیقت بدون این که کوچکترین مجالی به کلی‌گویی و خوش‌باش‌گویی بدهد. این کتاب کوچک همه چیز هست به جز دستور العملی برای پرت‌وپلاگویی. برعکس، نویسنده پادزهرهای اساسی این سم زندگی و روح زبان را ارایه می‌دهد. چنین است که فرانکفورت از داستانی کمک می‌گیرد مربوط به گفتگوی ویتگنشتاین با یک مخاطب از دانشگاه کمبریج؛ خانم فانی پاسکال. ۱۲ این خانم پس از عملی جراحی در بخشی از مغزش ۱۳ چندین بار با این عبارت از وضعیتش اظهار ناراحتی می‌کند: «من حس سگ خردوخمیر شده‌ای را دارم.» و

ویتگنشتاین به تندی پاسخش را می‌دهد که: «شما نمی‌دانید که یک سگ خرد و خمیر شده چه حس دارد.» فرانکفورت می‌نویسد که ویتگنشتاین جملهٔ این خانم را به عنوان مثالی شسته و رفته برای «بیهوده‌گویی» می‌داند چرا که وی را «منصرف از هرگونه دل‌مشغولی برای حقیقت» ارزیابی می‌کند. (نک. ص. ۴۳).

به هر صورت که باشد، پرت‌وپلاها جملاتی‌اند که از سر راحتی و عادت و تعجیل برای گفتن چیزی به ما گفته می‌شوند در موقعیتی که ما بنا به گفتن چیزهایی را نداریم و نمی‌دانیم معنی واقعی آنها چیست. خلاصه آن که فقط حرفی زده می‌شود برای آن که چیزی گفته نشده باشد. چنین است که گویندهٔ اصطلاح «بیمار به مانند سگ» که فانی پاسکال از آن استفاده کرده است، پرت‌وپلاگویی به شمار می‌آید و گوینده‌اش پرت‌وپلاگو.

با همهٔ اینها، زبان جمعی پیرایش شده از تمامی ناهنجاری‌هایش به حیاتی استثنایی دست می‌یابد که تنها به کار گفتاری در خدمت منطق درمی‌آید و به کار خاموش گرداندن ما. در غیر این صورت همهٔ ما، حتی اگر نخواهیم، به گونه‌ای محکوم به پرت‌وپلاگویی روزانه‌ایم. پرت‌وپلاگویی نهایتاً، در بهره‌گیری از زبان، پذیرفتن راه میانه‌ای است که با آن نه حقیقت را بگوییم و نه پنهانش کنیم (نک. ص. ۶۵ کتاب)، نه ساکت شویم و نه چیزی را نشان دهیم ولی فقط پرحرفی کنیم و غیرو. پرت‌وپلاگو، آن چنان که فرانکفورت در انتهای کتاب می‌گوید، آن چه می‌گوید برایش هیچ اهمیتی ندارد و نه دل‌مشغولی حقیقت‌گویی را دارد و نه دل‌مشغولی دروغ‌پردازی را. وی دربارهٔ همه چیز نظر دارد و به برای رسیدن به هدفهایش (قانع کردن و جذب کردن کسی، فروختن چیزی و ...) به خود اجازهٔ گفتن هر چیزی را می‌دهد. در پرت‌وپلاگویی جهت‌گیری کارایی وجود دارد، چرا که مستقل از معنی واژگان، جهت گفتار مهم است، مثلاً در مورد خانم پاسکال هدف شکوایه کردن بوده است و جلب نظر ویتگنشتاین. قطعاً پرت‌وپلاگو، بنا به صداقتش - بنا به آن که که دروغ‌گو نیست، حق اظهار حرفهایش را دارد، اما شاید در نظر ویتگنشتاین و فرانکفورت «صداقت [وی] در بیهوده‌گویی است».

پاورقی‌ها:

1. Gilles Behnam, Professeur de la philosophie à l'Université de Vincennes, France
2. کتاب On Bullshit به زبان فرانسه توسط دیوید سنکال (Dier Sénecal) به فرانسه برگردانده شده است و در پاریس چاپ و پخش شده است. نک.
3. Frankfurt H. G. (۲۰۰۵), On Bullshit, Princeton, New Jersey, États-Unis: Princeton University Press.
4. Frankfurt H. G. (۲۰۰۶), De l'art de dire des conneries, Traduit par Didier Sénecal, Paris, Éditions ۱۰/۱۸, coll. «Fait et cause».
5. University of Yale
6. Baratin
7. Fumisterie
8. Black Max (۱۹۸۵), The Prevalence of Humbug and other Essays, Ithaca, New York/Londres, Cornell University Press.
9. Représentation
10. Pléonasme
11. Longfellow
12. Malcolm N. (۱۹۸۴), Introduction à Recollections of Wittgenstein, éd. R. Rhees Oxford, Oxford University Press, p. XIII.
13. Derrida J. (۱۹۷۸), Éperons, styles de Nietzsche, Paris, Champs Flammarion.
14. Fanny Pascal, "Wittgenstein, a Personal Memoir", in Recollections, op. cit., p. ۲۸-۲۹.
15. Amygdales